

نوشته مجید خدوری
ترجمه عبدالرحمن عالم

گرایشهای سیاسی در جهان عرب

به تکوین و رشد نمود. تأثیری که حمله ناپلئون بر مصریان (به عنوان قومی عرب زبان و جزئی از امپراتوری عثمانی) داشت، همانا ایجاد احساسات ملی و آرزوی استقلال، آزادی و پیشرفت بود. ورود فرانسویان به مصر، منشأ ورود اندیشه های جدید غربی به میان ملت مغلوب نیز شد. از آن هنگام که استعمارگران اروپایی به کشورهای عرب وارد شدند، خواستهای میهن پرستانه رشد و گسترش یافت.

اگرچه پیش از این دوره تاریخی، عربها تحت حاکمیت سیاسی ترکان عثمانی بودند، ولی به دلیل اشتراک دینی، با ایشان همزیستی داشتند. با شروع زوال و انحطاط امپراتوری عثمانی، توسعه قدرت و نفوذ استعمارگران اروپایی، رواج اندیشه های آزادیخواهانه غربی و لزوم انجام اصلاحات اجتماعی که بیش از پیش احساس می گردید، اندیشمندانی عرب و همچنین ترک به عرصه آمدند و هریک برای رهایی از مسائل و معضلات جوامع خود به ارائه طریق پرداختند. در آن هنگام، برخی با اتکای به اصول اسلامی، تشویق به اصلاحات ضروری اجتماعی و تغییر در شیوه حاکمیت سیاسی و

تاریخ در اواخر قرن هیجدهم به نوعی تکان و ضربه ای را از ناحیه غرب بر مسلمانان وارد کرد که خود قرنهای قبل، در دوران جنگهای صلیبی و پس از آن، بر مسیحیان وارد ساخته بودند؛ با این تفاوت که در آن هنگام مسلمانان نسبت به مسیحیان در اوج پیشرفت علمی و فرهنگی قرار داشته، آنها را وادار به شاگردی خود کردند؛ ولی در اواخر قرن هیجدهم این اروپای بعد از رنسانس و انقلاب صنعتی بود که سوار بر اسب پیشرفت علمی و قدرت قاهر نظامی، به چهار سوی عالم می تاخت.

اندیشمندان اصلاح طلب مسلمان با دیدن ایلغار استعماری اروپا و جریانی که به بی هویتی ملل شرق و از خود بیگانگی و تقلید صرف از غرب - و نه آموختن آنچه باید آموخت - منتهی می شد و پیش روی داشتن گذشته پرافتخار تمدن شکوفایی که تا اندلس و سیسیل را در شعاع نورانی خود قرار داده بود و با اعتقاد و امید به آینده، به چاره جویی پرداختند. بخشی از این تفکرات را باید در جهان عرب جویا شد.

اندیشه های سیاسی ملل عرب، در واقع از حمله ناپلئون به مصر (۱۷۹۸ میلادی)، شروع

سازگار کردن آن با مقتضیات زمان، در جهت حفظ و بقای امپراتوری عثمانی می‌کوشیدند. در آستانه جنگ اول جهانی، برخی از متفکران عرب، با نفی سلطه امپراتوری عثمانی بر سرزمینهای خود، جنبش ناسیونالیسم عربی را پایه گذاشتند و از جانب دیگر ترکان جوان سیاست پان‌تورانیسم را علم کردند. استعمار انگلیس در جریان جنگ جهانی اول، از این تقابل و ستیزه‌جویی ترک و عرب بهره‌گیری و با حمایت از ناسیونالیسم عرب، به دست رهبران قومی اعراب و با کمک و یاری عمال توطئه‌گر خود، قیامی را به راه انداخت که سرانجام آن تجزیه امپراتوری عثمانی، به بیراهه رفتن نهضت اعراب، غلبه استعمار و... بود.

در این میان جریان‌های سر برآورد که نهضت اصلاح فکر دینی و بیدارگری و تجدید حیات جهان اسلام نام گرفت. این نهضت علیرغم شعب مختلف و متفاوتش، در آغاز هدفی واحد را پیش روی خود قرار داد که طبیعتاً مبارزه با استعمار بود. در ادامه با تفاوت شرایط اجتماعی و تاریخی، با تعمق و تفکر وسیعتر، همچنین آشنایی بیشتر با نظریات متفکران غربی و تأثیرپذیری از آنها و... از این جریان فکری گرایشها و جنبشهای متفاوت و متعددی پدید آمد که هر یک راه خاص خود را در پیش گرفت.

باید توجه داشت که دلایل اساسی رشد نهضت بیدارگری اسلامی متعدد است. پیوند و ارتباط دین و سیاست در اسلام که نمود عینی آن را در اصول اعتقادی و احکام اسلامی می‌توان مشاهده کرد و همچنین نقش اصلی دین در حیات اجتماعی کشورهای مسلمان خاورمیانه را باید از جمله این دلایل

دانست. احساس و دریافت خطر و تهدید استعمار سیاسی و فرهنگی غرب و تأثیر مخرب آن بر زندگی اجتماعی ملل مسلمان عاملی بود که بر تسریع در روند تحول فکری این نهضت تأثیر گذاشت.

در اینجا قابل ذکر است که در شروع و رشد نهضت بیدارگری اسلامی، متفکران شیعی - و بخصوص ایرانی - سهم مهمی را دارا هستند. در واقع نفی ظلم و حاکم غاصب و لزوم «مشروعیت» حکومت و همچنین آمارنخواهی شیعی که در طول قرون موجب حفظ یکپارچگی و اتحاد مذهبی آن بوده است، زمینه مستعدی را برای رشد و توسعه این نهضت ایجاد کرد. از این روست که سید جمال‌الدین اسدآبادی به عنوان پیشگام این نهضت شناخته شده و همچنین دیگر متفکران شیعی و ایرانی در همین طریق قدم برداشته‌اند.

*

شناخت و فهم تفکرات سیاسی دیگر جوامع (از جمله در مشرق زمین) و خصوصاً مللی که با جامعه و تاریخ ایران دارای وجوه تشابه و اشتراک هستند (از جمله عربها)، ضروری است. منظور از این مطالعه و شناخت، کسب اطلاع و درک علل رویدادها و تحولات آن جوامع و راه و روشهایی است که آنها در مقابل مسائل و مضلات خود ارائه کرده‌اند و بویژه آموختن تجربه از نتایج آنهاست.

کتاب «گرایشهای سیاسی در جهان عرب»، نوشته مجید خدوری، از جمله آثار جالب و سودمندی است که در این خصوص قابل استفاده است. این کتاب نخستین بار در سال ۱۹۷۰ و توسط انتشارات دانشگاه جانزهاپکینس منتشر شده است و ترجمه

برداشت خود، به گونه‌ای سازش‌ناپذیر، با طرف مقابل درگیر است. در مرحله دوم (پس از جنگ اول جهانی و در سالهای میان دو جنگ جهانی)، اندیشه‌ها و مفاهیم غربی رخنه وسیعی می‌یابند. خدوری بر آن است که این رخنه‌یابی، بدون «سنجش نقادانه» از تناسب آنها با محیط اجتماعی اعراب صورت گرفته است و در نهایت نمی‌تواند به پیشرفت مورد انتظار اصلاح‌طلبان تحقق بخشد و ناکام می‌ماند. عاقبت در مرحله سوم (از جنگ جهانی دوم تاکنون)، وجه غالب، تلاش متفکران عرب در جذب برخی از اندیشه‌های وارداتی، با توجه به فرهنگ اسلامی و عربی جوامع خود است. خدوری اظهار می‌دارد که اگرچه این تجربه «از آغازی معتدل فراتر رفته» و نتیجه آن مورد تردید است، ولی اگر «با عقل و منطق و با دستهای ماهری اداره شود، می‌تواند به نتایج مثبتی بینجامد».

نویسنده در بحث از شیوه‌های انجام اصلاحات در جوامع عرب، هشدار می‌دهد که در مقایسه با «پیشرفت مسالمت‌آمیز و تکاملی»، «دگرگونی خشونت‌آمیز» پدیده‌ای پایاتر است. وی می‌افزاید که اگرچه «طغیانهای اجتماعی و سیاسی» تکانه‌دهنده هستند، ولی در بسیاری موارد، غیرقابل اجتنابند. همچنین این طغیانها، به قصدشتاب دادن به «پیشرفت»، اغلب در مراحل اولیه منجر به افزایش ویرانی می‌شوند.

خدوری جهان عرب را از جهت میزان پیشرفت آنها در مسیر اصلاحات اجتماعی مورد نظر خود، به سه گروه تقسیم می‌کند: «سنتی»، «در حال دگرگونی» و «جدید». وی پیدایش جامعه جدید را در حاشیه شرقی خاورمیانه - نخستین ناحیه‌ای که در معرض

فارسی آن، با توجه به اینکه تاکنون تنها آثار معدودی در مورد تفکرات سیاسی عرب به زبان فارسی منتشر شده که برخی از آنها ناقص، مغلوپ و یا غیر معتبرند، از ارزش خاصی برخوردار است. لازم به تذکر است که در گذشته، فصلهایی از این کتاب به طور پراکنده و ناقص، و توأم با اشتباهاتی در ترجمه منتشر شده بود. در زیر معرفی اجمالی این اثر ارائه می‌شود.

•

«گرایشهای سیاسی در جهان عرب» شامل پیشگفتار و مقدمه مؤلف و ده فصل است. کتاب با این فرض آغاز می‌شود که جامعه مدنی اسلامی، که در طول قرن‌ها با ارزشهای خاص خود بر جوامع عرب حاکم بوده، در شرایط نوین جهانی، دچار زوال گردیده است. در نتیجه، اصلاح‌طلبان عرب، برای چاره‌جویی، به تدوین و ارائه اندیشه‌ها و راه‌حلهای خود می‌پردازند و در این میان، طیف وسیعی از تفکرات متفاوت پدید می‌آید که با یکدیگر در تنازع و رقابتند. خدوری جریان بحثهای به میان آمده بین اصلاح‌طلبان عرب - به دنبال تماس با غرب - که همراه با برخوردهای تند و... میان مکتبهای فکری بوده است و تا به امروز ادامه دارد را «منازعه بزرگ» می‌نامد. وی مواضع متفکران عرب در قبال غرب - از هنگام آغاز این «منازعه» تا امروز - را به سه مرحله قابل تقسیم می‌داند. در مرحله اول (از اواخر قرن هیجدهم تا پایان قرن نوزدهم میلادی)، مسلمانان درگیر این مسئله بودند که انجام اصلاحات باید از منابع غربی اقتباس شود یا از منابع اسلامی. در نتیجه، در این مرحله می‌توان دو گروه فکری رقیب را تشخیص داد که هر یک بر اساس

نفوذ غرب قرار گرفت- «بسیار محسوس» می‌داند. در مقابل، از جوامع سنتی در دورترین بخشهایی که بزحمت تحت نفوذ غرب قرار گرفته‌اند، یمن، عمان و عربستان را مثال می‌زند. به زعم نویسنده، «هسته جهان عرب» در ناحیه میانی بین این مناطق «غربی شده» و «سنتی» قرار دارد. وی این جوامع را که برای بررسی، بسیار با اهمیت می‌داند، جامعه‌های «در حال دگرگونی» می‌نامد.

در فصلهای اول و دوم کتاب، همراه با ارائه سابقه‌ای اجمالی از جریان تکوین نظامهای سیاسی در جوامع اسلامی و دلایل و نتایج تجزیه جامعه بزرگ جهانی اسلامی به واحدهای سرزمینی مختلف و... چگونگی راه‌یافتن و عرضه برخی مفاهیم سیاسی غربی از قبیل «ناسیونالیسم» و «دموکراسی پارلمانی» در جوامع عرب به وسیله اصلاح‌طلبان، بررسی می‌شود. نویسنده نشان می‌دهد که چگونه این مفاهیم که پس از جنگ اول جهانی جایگزین باورها و نهادهای سنتی شدند، در نهایت، بی‌کفایتی خود را به ظهور رسانیدند.

نویسنده، در فصل سوم، به ظهور اصلاح‌طلبان و اندیشمندان مبلغ احیای فکری دینی می‌پردازد. وی برخی از این اندیشمندان را «اندرزندگان» ی فاقد یک برنامه سازنده می‌داند که بتواند «اصول عالی اسلام» را با «مفاهیمی که بتازگی از غرب اقتباس شده» بیامیزد. همچنین توجه می‌دهد که متفکران عرب، در آغاز می‌بایست با خطر فوری استعمار خارجی مقابله می‌کردند. از این رو، موضعی تدافعی و شامل مقابله با نویسندگان اروپایی که «وحدت اسلامی» را «جنبشی ارتجاعی» می‌نامیدند اتخاذ کرده بودند که در نهایت جز

توقف در موضع منفی تدافعی و انفعال نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. خدوری اظهار می‌دارد اگر «تکان مثبتی» که از سوی سید جمال‌الدین اسدآبادی بر جنبش اتحاد اسلام وارد آمد نبود، این وضع ادامه می‌یافت. وی تحلیل خاصی نیز از نظرات و اهداف سید جمال‌الدین ارائه می‌کند که قابل بحث است. در این فصل، علاوه بر سید جمال‌الدین، اندیشه‌های شیخ محمد عبده، محمد رشید رضا، حسن البنا و اخوان المسلمین نیز بررسی می‌شود.

فصل چهارم به بررسی تفکرات سوسیالیستی و کمونیستی اندیشمندان عرب و محافل، تجمعات و احزاب پدید آمده اختصاص یافته است. در این فصل، همچنین به سیاست رژیم جدید التأسیس شوروی (به دنبال انقلاب اکتبر) در قبال مسلمانان شرق و تغییر و تبدیلهایی که از آن هنگام تا کنون در این سیاست به وجود آمده توجه می‌شود.

خدوری ورود کمونیسم به جهان عرب را به چند مرحله تقسیم می‌کند. مرحله اول، رخنه کمونیسم روسی، پس از انقلاب اکتبر، به کشورهای هم‌مرز شوروی است. مرحله دوم، «عقب‌نشینی کمونیسم از منطقه» است که دو دهه به درازا می‌کشد و نویسنده دلیل این عقب‌نشینی را تشخیص رهبران شوروی نسبت به آماده نبودن کشورهای هم‌مرز آن برای پذیرش کمونیسم می‌داند. سومین مرحله - که خدوری آن را «ورود دوباره اتحاد شوروی به جهان اسلام» می‌داند - با حمله آلمان نازی به شوروی در ۱۹۴۱ و سپس اشغال مناطقی از شمال ایران به وسیله شوروی - که «منطقه را برای تبلیغات کمونیستی پذیراتر کرد» - آغاز می‌شود. چهارمین مرحله، به دنبال

آن را بیشتر یک «برنامه اصلاحی» می‌داند تا رشته‌ای از اصول انتزاعی مبتنی بر تجربه مصر در مسائل رشد اجتماعی و اقتصادی. به بررسی نقاط اشتراک و تفاوت‌های آن با سوسیالیسم بعث و تجربه ناشی از ارتباط این دو پرداخته می‌شود. در این فصل، از دلایل و نتایج فراخوان جمال عبدالناصر، با عنوان «جنبش واحد عرب»، نیز بحث می‌شود.

خدوری در آغاز فصل هفتم کتاب می‌نویسد که ناسیونالیسم عرب، پیش از جنگ جهانی اول به مثابه واکنشی در برابر فرمانروایان عثمانی پدیدار شد؛ ولی پس از پایان جنگ، شکست اعراب در دستیابی به استقلال و رشد احساسات ضدغربی ناشی از آن، «بر خصلت مثبت ناسیونالیسم اثر نهاد و به آن یک جهان‌بینی منفی بخشید». نویسنده اظهار می‌دارد که از پایان جنگ جهانی اول تا سالهای ابتدای دهه ۱۹۳۰، ناسیونالیسم عرب چیزی جز «سخنرانی‌های فصیح و بیانی‌های آتشین خواهان استقلال» عرضه نکرد. پس از آن، تا جنگ جهانی دوم، ناسیونالیسم عرب زیر «نفوذهای ضدلیبرالی» و قرار گرفت؛ و این واکنشی در برابر ناامیدی‌های مستمر اعراب در دستیابی به استقلال و وحدت ملی بود. خدوری می‌نویسد که تنها پس از جنگ جهانی دوم و پس از دستیابی بسیاری از کشورهای عرب به استقلال بود که «جهان‌بینی جدید ناسیونالیسم عرب» به ظهور رسید. این فصل از کتاب به بررسی «اندیشه‌های معاصر ناسیونالیسم» عرب اختصاص یافته است.

فصل هشتم - که از بخش‌های بحث‌انگیز کتاب است - عنوان «تفکر آزاد و دنیایی-

پسروزی ارتش سرخ بر آلمان نازی - که «احترام به رهبران کمونیست را بالا برد» - و با تحرک جدید گروه‌های کمونیست عرب شروع می‌شود. و مرحله پنجم، شامل وضعیت حاضر کمونیست‌های عرب است که استراتژی حرکت آنها نسبت به مرحله قبل دستخوش تغییرات مداومی شده است.

در فصل پنجم، نویسنده نشان می‌دهد که چگونه فرمانروایان کشورهای عرب - که به دنبال کسب استقلال، نتوانستند به وظیفه انجام اصلاحات اجتماعی عمل کنند - خود را در برابر نسل جوانی یافتند که خواستار نفوذگذاری بر ایشان و عملی کردن اصلاحات مورد نظر بود. ناکامی «نسل جوان» مذکور در این راه، موجب طرح این مسئله شد که آیا اصلاحات اجتماعی از راه‌های دموکراتیک و مسالمت‌آمیز قادر است در «جامعه‌های سنتی» و «رو به رشد» عملی شود یا خیر. نسل جدید در پاسخ به این سؤال، راه خود را تنها در برانگیختن یک «انقلاب اجتماعی» یافت. خدوری در این فصل که نام «روندهای انقلابی» بر آن نهاده است، بویژه «انقلاب‌های نظامی» و قیام‌های «افسران جوان» عرب را مورد بررسی قرار می‌دهد. همچنین تحلیل نقاط قوت و ضعف تئوری و نحوه عملکرد این حرکت‌های انقلابی و سنجش دستاوردهای آنها، از مطالب این فصل کتاب است.

فصل ششم به «سوسیالیسم عرب» اختصاص یافته است. در این بخش جالب کتاب، «سوسیالیسم بعث» به عنوان جریانی فکری با هدف درآمیختن سوسیالیسم و ناسیونالیسم عرب معرفی می‌شود. همچنین با تشریح «سوسیالیسم ناصری» - که نویسنده

نظامهای سیاسی خود روی خواهند آورد. نویسندگان دوباره محض «شیوه انجام اصلاحات اجتماعی» را مطرح می‌سازد؛ بدین معنی که آیا این اصلاحات از «راه‌های دموکراتیک» امکان‌پذیر است و یا از طریق «دگرگونی انقلابی». وی اظهار می‌دارد که دوره به نسبت کوتاه تجربه اعراب از دموکراسی پارلمانی، آنها را متقاعد کرده است که این نظام در کل «رضایتبخش» نیست. از سوی دیگر، تجربه به کارگیری «روندهای انقلابی» نیز در کشورهای مصر، سوریه و عراق نشان‌دهنده این امر بود که این ابزارها، خود به هدف تبدیل شدند. به رغم این، متفکران عرب هنوز اعلام می‌دارند که «هدف نهایی دگرگونی انقلابی، دست یافتن به شکلی از دموکراسی است» که با رژیمهای گذشته متفاوت است.

خدوری در جمع‌بندی خود این واقعیت را بیان می‌کند که اغلب اعراب «آزادی» و «برابری» را همچون دو واژه جدایی‌ناپذیر به کار می‌برند؛ ولی اکثریت جامعه، از بین این دو، بیشتر متوجه برابری هستند. از این رو، نظامی که اصل برابری را با حداقل آزادی تأمین می‌سازد، مقبولتر از نوع معکوس خواهد بود.

در نهایت، خدوری از آینده سخن می‌گوید: «در گذشته نزدیک عربها همیشه برای نوشاروی بیماری‌های خود، به خارج نگر-یسته‌اند؛ اما اینک شروع کرده‌اند به درون نگاه کنند. تا زمانی که از درون معالجه نشوند - از لحاظ اجتماعی و اقتصادی به همان حد سیاسی - نخواهند توانست به شیوه سالمی زندگی کنند. پیامبر در یک دستور قرآنی به امتش گفت: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا»

کردن» را بر خود دارد. خدوری در این فصل اظهار می‌کند که «دنیاپی کردن» در جامعه عرب به چهار شکل می‌تواند تجلی یابد: اتخاذ اقداماتی که «کار اندکی با اسلام» دارند؛ اتخاذ اقداماتی که در اصل با اسلام سازگارند ولی در اجزایی مانند «تناسب با شرایط موجود» با آن هماهنگ نیستند؛ اتخاذ اقداماتی که می‌توانند جایگزین برخی از جنبه‌های اسلام شوند؛ و در نهایت جداسازی دین از دولت که نویسنده مهمترین این اقدام را در الغای خلافت عثمانی در ترکیه - به دنبال کسب قدرت توسط کمالیست‌ها - می‌داند. در این فصل اندیشه‌های افرادی چون علی و مصطفی عبدالرازق، طه حسین، اسماعیل مظهر، گروه عصور و... بررسی می‌شود. جالب اینکه، این افراد طیف وسیعی از متفکران را شامل می‌شوند که برخی دارای عقاید مادی و بعضی صاحب نظرات اسلامی و اصلاح‌طلبی دینی بوده‌اند و نویسنده اندیشه‌های تمامی آنها را در یک فصل مورد بررسی قرار داده است.

فصل نهم، با عنوان «دموکراسی اجتماعی جدید» در واقع جمع‌بندی نویسنده از مطالب ذکر شده در کتاب و ارائه تحلیل وی از مسیر تحولات جریانهای سیاسی عرب و همچنین نگرش وی به آینده است. خدوری ناسیونالیسم را آن «مفهوم بنیادینی» می‌داند که همه متفکران عرب، از هر گرایش عقیدتی، بر آن اتفاق نظر دارند. وی جانشین شدن «شکل غیر-دینی ناسیونالیسم» به جای «جریانهای بومی» موجود در کشورهای عربی را ضروری می‌داند و پیش‌بینی می‌کند که همه رژیمهای عرب، به تبعیت از ترکیه و البته با شدت و ضعف متفاوت، به سوی غیردینی کردن

و سپس هر «فدراسیون منطقه‌ای» به «کنفدراسیون بزرگی از چهار منطقه» بپیوندند. پس از انسجام این کنفدراسیون، «یک اتحاد فدرالی» تشکیل خواهد شد و بدین ترتیب، مقصود حاصل است.

نویسنده در فصل بحث‌انگیز پایانی کتاب، برخی از مسائل عمده‌ای که اعراب با آنها درگیرند را مطرح می‌سازد— که مسلماً مهمترین آنها، مسئله فلسطین است. وی بدروستی به این امر توجه می‌کند که پس از خاتمه استعمار غرب در جهان عرب، عربها خود را با شکل دیگری از مداخله غربیان رویاروی دیدند و آن برقراری «یک مجموعه سیاسی جدید در قلب جهان عرب» و کاملاً بیگانه با آن محیط بود که در آفرینش و حفظ آن، قدرتهای غربی دخیلند. این مجموعه سیاسی توسعه‌طلب در زورگو همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد؛ ولی از سوی دیگر، علیرغم پیش‌بینی‌ها و انتظارات سازندگان آن، تا کنون (پس از ده‌ها سال) نتوانسته است پذیرش لازم را از سوی صاحبان اصلی سرزمینهای غصب شده به دست آورد و به زندگی در امن و آسایش مطلوب خود دست یابد. خدوری به تأثیر دیگر اسرائیل بر اعراب، بجز ایجاد حس تحقیر شدگی، اشاره می‌کند و آن برانگیختن ایشان به دستیابی به پیشرفت علمی و فنی و رسیدن به سطح دشمن سازش‌ناپذیر است. وی همچنین این امکان را مطرح می‌سازد که اسرائیل سرانجام به «عامل متحدکننده» اعراب بدل شود.

علیرغم این مطالب، نویسنده در بررسی چگونگی تشکیل رژیم اسرائیل، در نهایت این رأی حیرت‌انگیز را صادر می‌کند که «با این حال، نه یهودیان، قصد صدمه زدن بر عربها را

ما بانفسهم». خدوری با توجه به آیه «وجعلناکم امة وسطاً»، اظهار می‌دارد که پیامبر اسلام «با اشاره بر نوسان عرب از این به آن حد افراط، میانه‌روی را وعظ کرد».

موضوع دیگر مورد بحث نویسنده، احتمال ایجاد شکلی از اتحاد در میان کشورهای متعددی عربی است. وی می‌گوید که ناسیونالیستهای عرب همواره معتقد بوده‌اند که عربها به شکل گونه‌ای از این اتحاد توانایند. نویسنده در این قسمت از کتاب به بحث تاریخی مسئله، که قبلاً نیز راجع به آن سخن گفته بود، می‌پردازد که جالب توجه است. وی در بررسی خود به این نتیجه می‌رسد که ناسیونالیسم عرب، پس از «ویران کردن پایه جهانی جامعه مدنی اسلامی»، نه تنها نتوانست نیروی متحدکننده‌ای را به وجود آورد، بلکه خود موجب پیدایش گروه‌های قومی متعدد در سرزمینهای تقسیم شده عربی گردید. بعدها، تلاش شتابزده و بدون تعمق برخی از رهبران عرب برای دستیابی به وحدت نیز زیان بسیاری به بار آورد. تجربه کوتاه مدت اتحاد سوریه و مصر نیز نتیجه این تلاش بوده است— گذشته از سایر دلایل ایجاد و شکست وحدت. همچنین «جامعه عرب» تشکیل شده نیز بیشتر عرصه «رقابت منطقه‌ای» شده است تا وسیله وحدت. در نهایت، خدوری از طرحی برای وحدت عرب سخن به میان می‌آورد که واقع بینانه‌تر از برنامه عبدالناصر به نظر نمی‌رسد. وی قدم اول وحدت را در گروه‌بندی کشورهای عربی در چهار منطقه هلال بارور، شبه جزیره عربستان، دره نیل (مرکب از مصر، سودان و احتمالاً لیبی) و آفریقای شمالی می‌داند. هر یک از این مناطق باید به صورت یک اتحاد فدرالی درآیند

نظرات مؤلف آن، محتاج به نوشته صاحب‌نظران و محققانی است که به این کار همت گمارند. همچنین آنچه که در صفحات گذشته عرضه شد، تنها گزیده‌ای از مطالب و موضوعات بسیار کتاب است و برای اطلاع بیشتر باید به برگردان سلیس و عالمانه مترجم محترم آن رجوع کرد.

داشتند و نه قدرتهای غربی! همچنین برخی از نظرات نویسنده، با توجه به وقایع ۱۷ سال اخیر، نیاز به تجدیدنظر اساسی دارد.

*

از آنجا که این نوشته در حد امکان سعی داشته است معرفی قابل قبولی از کتاب «گرایشهای سیاسی در جهان عرب» ارائه دهد، بحث و نقد آرای عرضه شده در کتاب و

مجید رهبانی



از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

۱. گزارش سمینار ۱ تا ۷
مجموعه سخنرانیها و مباحثات سمینارهای دفتر و ...
۲. دام سلاح هسته‌ای و راهی برای گریز از آن
نوشته رابرت والترز ترجمه محمدرضا فتاحی
۳. سرمایه‌های خارجی، آزادی اقتصادی، تجربه الجزایر
نوشته احمد عکاش ترجمه مسعود محمدی
۴. انقلاب فرهنگی چین
نوشته سیدعلی محمودی
۵. چین: سیاست خارجی و روابط با ایران
نوشته مسعود طارم سری، عبدالرحمن عالم و بهرام مستقیم
۶. نیروهای هواپرد رژیم صهیونیستی
نوشته محمود عزمی
۷. انقلاب چین
نوشته بهزاد شاهنده
۸. ابتکار دفاع استراتژیک آمریکا یا جنگ ستارگان
نوشته ناصر ثقفی عامری
۹. دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی در روابط بین‌المللی
نوشته سید علی اصغر کاظمی
۱۰. تجزیه شبه قاره هند و استقلال بنگلادش
نوشته محمد مهدی آخوندزاده
۱۱. نقش ارتش آزادی‌بخش خلق در نظام سیاسی چین
نوشته مریم دفتری

نوشتۀ نصرت الله آشتی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی